

Research Article

A Jurisprudential Examination of Khums for Stock Exchange¹

Seyyed Morteza Khatami Sabzevari²

Ali Zahiri³

Received: 28/02/2022

Accepted: 02/02/2023



Abstract

One of the obligations and ancillaries of the faith in religion of Islam is "Khums" which is Wajib (obligatory) in certain cases. However, there has been no research on the obligation of khums in new issues such as "stock exchange" and this article tries to examine this issue. In order to know the khums ruling on stock exchange, it is necessary to determine the nature of the stock first. Therefore, after examining the various possibilities in the nature of shares, the arguments of the obligation of Khums are re-examined to determine their causes and, as a result, to clarify the ruling of Khums according to each of the possibilities. In general, six possibilities have been proposed regarding the nature of shares, of which only the fifth possibility

1. This article has been taken from Kharij lesson of Ayatollah Ali Endalibi on stock market and has been prepared and compiled with the support of the Contemporary Fiqh Office of Islamic Seminaries.

2. Graduated from the fourth level of Islamic Seminary of Qom, Iran. (Corresponding author).
mortezakhatami1364@gmail.com.

3. Graduated from Darse Kharij at Islamic Seminary of Qom, Iran. alizahiri110@gmail.com.

* Khatami Sabzevari, S. M., & Zahiri, A. (1401 AP). A Jurisprudential Examination of Khums for Stock Exchange. *Journal of Fiqh*, 29(112), pp. 36-62. DOI: 10.22081/jf.2023.63481.2467

● © Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

(novel credit property) is without problems. However, according to various possibilities, if the application of khums arguments is accepted, or if the argument includes credit issues through features cancellation, Khums will be considered for the shares according to all bases. Otherwise, according to the possibility that the shares are a matter of credit, khums will not be considered for the shares of the stock market. Therefore, according to the authority basis, stock exchange has khums.

Keywords

Belonging to khums, shares stock exchange, khums of stock exchange, credit right.

مقاله پژوهشی

بررسی فقهی خمس سهام بورس^۱

علی ظهیری^۲

سید مرتضی خاتمی سبزواری^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۹

چکیده

© Author (s)



یکی از واجبات و فروع دین مبین اسلام، فریضه «خمس» است که در موارد خاصی واجب است. اما در مورد وجوب خمس در موضوعات جدیدی همچون «سهام بورس»، پژوهشی صورت نگرفته که این مقاله درصدد بررسی این مسئله است. برای شناخت حکم خمس در سهام بورس لازم است ابتدا ماهیت سهام مشخص شود. لذا پس از بررسی احتمالات مختلف در ماهیت سهام، ادله وجوب خمس بازپژوهی می‌شود تا مدلول آن‌ها معین گردد و در نتیجه حکم خمس طبق هر یک از احتمالات روشن شود. به طور کلی شش احتمال در مورد ماهیت سهام مطرح شده که تنها احتمال پنجم (مال اعتباری مستحدث) بدون اشکال است. اما طبق احتمالات مختلف، اگر اطلاق ادله خمس پذیرفته شود و یا با الغای خصوصیت، ادله شامل امور اعتباری نیز بشود، سهام طبق تمامی مبانی، متعلق خمس خواهد بود؛ در غیر این صورت مطابق احتمالاتی که سهام امری اعتباری باشد، سهام بورس متعلق خمس قرار نمی‌گیرد. بنابراین طبق مبنای مختار، سهام بورس خمس دارد.

کلیدواژه‌ها

تعلق خمس، سهام بورس، خمس سهام، حق اعتباری.

۱. این مقاله، برگرفته از درس خارج بورس استاد آیت‌الله علی غنلیبی و با حمایت دفتر فقه معاصر حوزه‌های علمیه تهیه و تدوین شده است.

۲. دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، ایران (نویسنده مسئول). mortezakhatami1364@gmail.com

۳. دانش‌آموخته درس خارج حوزه علمیه قم، ایران. alizahiri110@gmail.com

* خاتمی سبزواری، سیدمرتضی؛ ظهیری، علی. (۱۴۰۱). بررسی فقهی خمس سهام بورس. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۴۹(۱۱۲)، صص ۳۶-۶۲.
DOI: 10.22081/jf.2023.63481.2467

لازم به ذکر است از آنجایی که مبانی مختلفی در مورد ماهیت سهام وجود دارد، بالتبع بررسی حکم مسئله خمس سهام نیز متفاوت خواهد بود. مبنای اختلاف در این مسئله به این نکته برمی‌گردد که آیا متعلق خمس تنها «کالاها و اموالی که ابعاد ثلاثه خارجی دارند» می‌باشد و یا این که متعلق خمس اعم است و شامل اموال اعتباری نیز می‌شود؛ لذا این بحث فارغ از بحث سهام، در موضوعات مشابه دیگر نظیر تمام امور اعتباری نیز جریان دارد.

بنابراین قبل از بررسی حکم مسئله، باید به طور مختصر به ماهیت سهام اشاره شود تا بر اساس مبانی مختلف در مورد ماهیت سهام، حکم خمس آن نیز مشخص گردد.

۱. بررسی موضوعی سهام

در مورد حقیقت و ماهیت سهام آن‌گونه که در کتاب‌ها و مقالات مطرح شده است، فروض و نظریات عدیده‌ای وجود دارد. قبل از اشاره به آن‌ها لازم است متذکر شویم که این بحث در مورد «ورقه و کاغذ» سهام نیست؛ زیرا چه بسا در موارد یا زمانی اصلاً ورقه سهام وجود نداشته باشد و یا صادر نشود و به صورت دیجیتال و یا الکترونیک سهام عرضه و خرید و فروش شود و اساساً این اوراق، تنها سند برای سهم محسوب می‌شوند و ذات و حقیقت سهم، جدای از این اوراق است. لذا آنچه در این قسمت مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد همان حصه و بخشی است که «سهم» نام دارد و شرکت و ... اقدام به خرید و فروش آن می‌کنند. ریشه این تعدد نظریات به تعریف سهام و مبنایی که در مورد تحلیل شرکت و شخصیت حقوقی و رابطه سهام‌داران با شرکت و اموال شرکت اتخاذ می‌شود بازمی‌گردد. با بررسی‌های انجام شده می‌توان احتمالات و نظریات مختلف را این‌گونه تقسیم‌بندی و ارائه نمود:

الف: اگر پذیرفته شود که شخصیت حقوقی، شخصیتی مشروع و مستقل است و می‌تواند خودش مالک شود، در این صورت شرکت به‌عنوان یک شخصیت

حقوقی، مالک اموال (اعم از اعیان، منافع و...) خواهد بود؛ بر اساس این مبنا، در مورد سهم و سهامدار تحلیل‌های زیر ارائه شده است:

۱-۱. احتمال اول (ملکیت مشاع افراد نسبت به شرکت)

طبق این نظریه سهام‌داران مالک شرکت می‌باشند، اما مالک اموال شرکت نیستند، بلکه به صرف اینکه مالک شرکت شده‌اند از مزایایی همچون سود سالانه شرکت به میزان مالکیت مشاعی که نسبت به شرکت پیدا کرده‌اند و ... بهره‌مند می‌شوند.

دکتر عبدی‌پور در بیان حقیقت سهام می‌نویسد: «از یک دیدگاه، سهم بیانگر رابطه مالکانه است. سهام‌داران مالکان شرکت هستند، اما مالک دارایی و اموال شرکت که متعلق به شرکت به عنوان یک ماهیت حقوقی مجزا و مستقل است نیستند. سهام‌داران مالک شرکت‌اند و مالک اموال شرکت نیستند. بر اساس این دیدگاه، رابطه سهام‌دار با شرکت نوعی ملکیت است که موضوع آن، خود آن شرکت است و نه اموال و دارایی آن ... شرکت به عنوان یک مفهوم ذهنی و اعتباری موضوع مالکیت قرار می‌گیرد و هر یک از اعضا یا سهام‌داران شرکت به نسبت میزان سهام خود در این مالکیت سهیم و شریک هستند (عبدی‌پور، ۱۳۹۹، ص ۱۳۷).

۲-۱. احتمال دوم (ملکیت مشاع افراد نسبت به شرکت و اموال آن)

طبق این احتمال سهام‌داران مالک شرکت هستند و از آنجایی که شرکت نیز مالک اموالی است، سهام‌داران در طول مالکیت شرکت، مالک اموال شرکت نیز هستند؛ همانند رابطه مولی و عبد که مولی اولاً مالک عبد است و در طول آن، مالک اموال عبد نیز می‌باشد؛ یعنی عبد چون خودش مملوک مولی است، اموالش نیز به تبع تحت ملکیت مولی وارد می‌شود.

۳-۱. احتمال سوم (ملکیت حق)

طبق این احتمال سهام‌داران مالک شرکت و مالک اموال شرکت نیستند، بلکه مالک «حق»ی از جانب شرکت می‌باشند؛ یعنی به واسطه پرداخت هزینه و سرمایه به شرکت،

حق بهره‌مندی از برخی منافع شرکت را به دست می‌آورند. پس سهام‌داران صرفاً از شرکت «حق» خریداری کرده‌اند و اموال شرکت مملوک خود شرکت است. این وجه در کلام برخی از جمله جناب آقای کاتوزیان مطرح شده است. ایشان می‌نویسد: «اگر اجتماع مالکان از نظر حقوقی شخصیت خاصی پیدا کند... سرمایه شرکت -خواه منقول باشد و خواه غیر منقول- به این شخصیت تعلق دارد و هیچ یک از شریکان تا زمانی که شرکت منحل نشده است، نمی‌تواند ادعا کند که به طور مشاع در هر یک از اجزای سرمایه حق مالکیت دارد. در شرکت‌های تجاری که دارای چنین شخصیتی هستند حق شرکت منحصر به مطالبه منافع حاصل در زمان بقای شرکت و تملک باقی‌مانده سرمایه پس از انحلال آن است. این حق به طور مستقیم مربوط به سرمایه و اموال شرکت نیست؛ حق خاصی است که شریکان در مقابل مالک سرمایه یعنی شخصیت حقوقی دارند. پس باید قبول کرد که در اثر قرارداد، حقوق عینی شرکا بر سرمایه تبدیل به حق خاصی می‌شود که موضوع آن درآمد منافع سالیانه است و به همین جهت به تابعیت از موضوع آن باید منقول حساب شود» (کاتوزیان، ۱۳۹۲، صص ۶۲-۶۳). ظاهر این سخن این است که مالکیت نسبت به عین وجود ندارد، بلکه صرفاً حق وجود دارد.

همچنین آقای محمدعلی عبادی در این باره می‌نویسد: «دارنده سهم نمی‌تواند به نسبت سهم از ما یملک شرکت مالک باشد، بلکه به نسبت سهم خود از شرکت دارای حق می‌باشد و به موجب آن از منافع شرکت استفاده کرده و در مجمع عمومی رأی می‌دهد و در صورت انحلال از دارائی شرکت سهم خواهد برد» (عبادی، ۱۴۰۰، ص ۹۲).

۴-۱. احتمال چهارم (ملکیت حق دینی)

بر این اساس سهام‌داران مالک شرکت و مالک اموال شرکت و یا حق نیستند، بلکه صرفاً به موجب پولی که پرداخت کرده‌اند، طلبکار از شرکت شده و به اصطلاح مالک «حق دین» از شرکت هستند یا به تعبیر دیگر می‌توان گفت صرفاً مالک «ذمه» هستند (عبدی‌پور، ۱۳۹۹، ص ۱۳۹؛ صفری، ۱۳۹۳، ص ۱۳۲).

ظاهراً آیت‌الله سید کاظم حائری نیز این‌گونه فهمیده‌اند که سهام‌داران فقط طلبکار بوده و حق دینی دارند (حائری، ۱۳۷۸، ص ۲۵).

۱-۵. احتمال پنجم (مال اعتباری مستحدث)

این نظریه چه‌بسا در بین عموم مردم معروف باشد و شاید بتوان سخنان برخی از حقوق‌دانانی که مطالب‌شان گفته شد را بر این احتمال حمل کرد. بر این اساس سهام‌داران مالک شرکت، اموال شرکت و یا حق نیستند؛ آن‌ها حتی مالک «حق دینی» و طلبکار از شرکت نیز نمی‌باشند، بلکه شرکت‌ها علاوه بر اموالی همچون اعیان و منافع و ... که دارند، مالی جدید به نام «سهم» اعتبار کرده‌اند که به موجب اعتبار شرکت، مالیت پیدا کرده است. لذا مردم، پولی که پرداخت می‌کنند، برای خرید این مال اعتباری است و سهام‌داران مالک امری هستند که به موجب اعتبار شخصیت حقوقی، مالیت پیدا کرده است.

ب: اگر شخصیت حقوقی را به‌عنوان یک شخصیت مشروع نپذیریم، در این صورت حقیقتاً شرکتی وجود ندارد که اموال و یا حقوق و یا بدهی‌هایی داشته باشد یا جعل اعتبار کند، بلکه هر چه هست همین اموال است و همین سهام‌داران. از این رو سهام‌داران به صورت مشاع، مالک اموال و اعیان و ... هستند که نظریه ششم مطرح می‌شود.

۱-۶. احتمال ششم (شراکت مشاع در اموال)

بر اساس این احتمال، تعابیری همچون شرکت سهامی و سهم و امثال این موارد، اساساً نام‌گذاری غلطی است و مقصود همان شرکت در عین اموال است؛ یعنی سهام‌داران که در شرکتی سهم دارند، به نسبت سهم خود سهمی در اموال بوده و شرکت در عین اموال دارند. در نتیجه مال صرفاً برای سهام‌داران بوده و غیر از آنان کسی مالک نیست. تعابیر شرکت سهامی نیز صرفاً عنوان است که استفاده از این تعابیر برای ترتیب آثار خاص بوده است و الا اگر شرکت یک میلیون سهم داشته و صد نفر شریک باشند، تمامی صد نفر یک میلیون سهم را به صورت مشاع شریک در اعیان خواهند

بود. پس بر این اساس سهم یعنی مقدار درصد شراکت مشاع نسبت به اموال و دارایی‌ها.

۲. بررسی صحت احتمالات شش‌گانه در مورد حقیقت سهام

از آنجا که صرف یک تحلیل عقلی مقصود نظر یک مسئله فقهی نیست، با توجه به احتمالات مطرح‌شده باید روشن شود که کدام یک از احتمالات مطابق آنچه در عالم خارج واقع شده است می‌باشد.

بررسی احتمال اول و دوم

بعد از بیان ماهیت سهام بر اساس احتمال اول و دوم چند اشکال به این دو وارد می‌شود:

الف: ناسازگاری با قانون تجارت (اشکال مشترک)

توضیح مطلب اینکه در ماده ۲۴ از قانون تجارت این طور آمده است: «سهم قسمتی از سرمایه شرکت سهامی است که مشخص میزان مشارکت و تعهدات و منافع صاحب آن در شرکت سهامی می‌باشد».

طبق این مطلب، سهم قسمتی از شرکت نیست، بلکه قسمتی از سرمایه شرکت است و لذا داشتن سهم به معنای مالکیت شرکت غلط است و خلاف قانونی است که ده‌ها سال است عمل می‌شود.

ب: ناسازگاری با برخی آثار (اشکال خاص احتمال دوم)

توضیح مطلب اینکه طبق فرضی که شرکت سهامی دارای اموال بوده و سهام‌داران مالک اموال در طول شرکت سهامی باشند، در صورتی که عده‌ای یا اکثر سهام‌داران مفلس شده و محجور شوند، باید تصرف در اموال شرکت متوقف شود؛ درحالی که از آثار شرکت سهامی این است که در مورد سهام‌داران هر اتفاقی بیفتد، شرکت به کار خود ادامه خواهد داد.

از جهت دیگر این احتمال با محدود بودن مسئولیت نیز ناسازگار است؛ زیرا اگر سهام‌داران مالک شرکت بوده و محجور شوند، شرکت دیگر نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد؛ درحالی‌که این‌گونه نبوده و شرکت حتی در فرض محجور شدن سهام‌داران به کار خود ادامه می‌دهد.

بنابراین مملوک بودن خود شخصیت حقوقی، خلاف واقع بوده و با قوانین و اساسنامه‌های مربوط به شرکت‌های سهامی ناسازگار است. با این توضیح احتمال اول و دوم کنار گذاشته شد.

احتمال سوم و پنجم را به صورت یک‌جا در پایان بررسی‌ها مورد اشاره قرار خواهیم داد.

بررسی احتمال چهارم

مقصود از این نظریه، حق دینی است که طبق آن، شخصیت حقوقی محفوظ بوده و سرمایه نیز از آن شخصیت حقوقی است، اما سهام‌داران طلبکار از شخصیت حقوقی محسوب می‌شوند.

روشن است که این نظریه نیز بر اساس قانون، اساسنامه و آثار، نظریه نادرستی است؛ زیرا قانون، سهم را بر ذمه شرکت ندانسته و سهام‌دار را طلبکار نمی‌داند، بلکه سهم قسمتی از سرمایه شرکت است.

اشکال دیگر اینکه این نظریه خلاف فهم و ارتکاز عرفی در بین معامله‌گران در بورس و بازار سهام است؛ زیرا اساساً به ذهن عموم مردم و حتی به ذهن افرادی که در بورس معامله می‌کنند خطور نمی‌کند که سهام‌داران طلبکار محسوب می‌شوند. در نتیجه معناکردن سهام به طلب مسلماً باطل بوده و اساساً تفوه به آن نیز صحیح نیست.

بررسی احتمال ششم

به نظر می‌رسد که این نظریه نیز صحیح نباشد. یکی از اشکالات آن این است که در مواردی که شرکت سهامی تأسیس می‌شود، طبق چیزی که در بازار بورس رایج است،

اساساً اینکه سهام‌داران شریک در اموال شرکت باشند، در ذهن و ارتکازشان نیست؛ یعنی به‌عنوان مثال در مورد شرکت ایران‌خودرو، باید سهام‌داران در تک‌تک خودروها سهم داشته باشند، درحالی‌که این مطلب خلاف مرتکز عرفی سهام‌داران، حقوق‌دانان و مالکان شرکت‌هاست.

بررسی احتمال سوم و پنجم

بعد از عدم پذیرش احتمالات گذشته، دو احتمال دیگر باقی می‌ماند:

الف: سهام حق محض است و سهام‌دار صرفاً مالک حق (احتمال سوم)

ب: سهام یک مال اعتباری مستحدث است که حق خواهد آورد؛ یعنی در اثر مالکیت، نسبت به اموال شرکت حق ایجاد می‌شود (احتمال پنجم)

از میان این دو به نظر می‌رسد که وجه دوم صحیح است؛ زیرا مواردی از قبیل حق داشتن سهام‌دار نسبت به سود، تقسیم سرمایه بعد از انحلال شرکت و داشتن حق برای شرکت در مجمع، به معنای سهام نیست؛ بلکه با توجه به سهمی که وجود دارد، سهام‌داران حق دارند در مجمع شرکت کنند و لازم است که اموال سهام‌دار در صورت انحلال شرکت به او داده شود. همچنین سهام‌داران حق دارند که به آن‌ها سود داده شود.

بنابراین به نظر می‌رسد که احتمال پنجم، حقیقت شرکت‌های سهامی باشد. البته از آنجا که تصور افراد در بازار سهام متفاوت است، به‌نحوی که ممکن است فقها به یک شکل و حقوق‌دانان به شکل دیگری تصور داشته باشند و حتی خود کسانی که در بازار سرمایه در حال معامله هستند نیز تصور دیگری داشته باشند، حکم خمس سهام با توجه به مبانی مختلف، مورد بحث واقع می‌شود.

۳. بررسی حکمی خمس سهام

۳-۱. اصل اولی در بحث خمس

برای ورود در این بحث باید ابتدا مقتضای اصل اولی در بحث از وجوب خمس

مشخص شود تا در صورتی که در زمان بررسی ادله خاصه، دلیلی بر وجوب یا نفی وجوب خمس به دست نیامد، مرجع همان اصل اولی -چه مستفاد از ادله لفظی و چه مستفاد از اصول عملیه- باشد. بنابراین در این قسمت در دو مقام بحث می‌کنیم:

مقام اول: مقضای اصل اولی بر اساس ادله لفظی

در مورد اصل لفظی در بحث خمس و تعلق خمس به اموال، ممکن است ادعا شود که اصل «عدم تعلق خمس به اموال» است. برای اثبات این ادعا وجوه متعددی از سوی فقها اقامه شده‌است. در این جا به صورت مختصر به برخی از آن وجوه که در بحث ما دخالت دارند اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: صحیحۀ عبدالله بن سنان

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً». وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۲۴؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۸۵).

روایت به لحاظ سندی صحیحه است. استدلال بدین صورت است که مراد از غنائم در روایت، غنیمت جنگی است؛ (الغنیمه ما یؤخذ فی الحرب) (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۹۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۴۶). پس مفاد روایت این است که هیچ چیزی خمس ندارد، مگر غنیمت‌های جنگی. بنابراین گنج، معدن، سود کاسبی، هبه و هدیه و ... خمس ندارد، چه این اموال عینی باشند یا اعتباری.

این دلیل می‌تواند مرجع فوقانی ما قرار بگیرد؛ یعنی تنها در مواردی که دلیل بر وجوب خمس به دست آورده‌ایم، حکم به وجوب خمس می‌شود؛ چراکه بر اساس این دلیل لفظی، یک مخصص متصل برای عدم وجوب خمس ذکر شده و آن «غنیمت» است. لذا اگر مخصص منفصل احراز شود، بر اساس آن عمل می‌کنیم؛ در غیر این صورت بر اساس دلیل عام عمل می‌شود.

اشکال: اگر غنائم به معنای غنیمت جنگی بود، چنین استدلالی تمام می‌شد، ولی غنیمت معنای عامی دارد که عبارت است از «هر فایده‌ای که شخص آن را تحصیل می‌کند» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۹۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۱۹)؛ در این صورت این صحیحی از غیر فوائد، نفی وجوب خمس می‌کند، ولی مواردی که عرفاً غنیمت و فایده است، مثل معدن، گنج، سود و ... طبق همین حدیث، متعلق خمس می‌باشند و لذا باید بحث شود که فوائد شامل چه مواردی می‌باشد.

خلاصه این که استدلال به این صحیحی مبتنی بر این است که غنیمت به معنای غنیمت جنگی باشد که ریشه در تعریفی است که برخی لغویون برای واژه غنیمت بیان کرده‌اند که به نظر می‌رسد این کار لغویون بیشتر جنبه سیاسی داشته است،^۱ نه جنبه لغوی و کشف معنای لغت و برای همین جهت سیاسی غنیمت در آیه شریفه (انفال، ۴۱) را حمل بر غنیمت جنگی کرده‌اند و به تبع لغویون، برخی فقها نیز چنین احتمالی را مطرح کرده‌اند.

دلیل دوم: روایات بیانگر متعلقات خمس

روایاتی وجود دارد که در مقام بیان شمردن مواردی هستند که خمس آن‌ها واجب است. این روایات ظهور در انحصار دارند. از این رو تنها بر این امور خمس واجب است و در غیر این موارد، در هر موردی که شک داشته باشیم، خمس واجب نیست. برخی از این روایات عبارت‌اند از:

روایت اول: مرسله حماد به عیسی

عَلِيُّ بْنُ إِتْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ قَالَ: «الْحُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْعَنَائِمِ وَالْعَوْصِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْمَعَادِنِ

۱. جنبه سیاسی این بوده است که خمس متعلق به ذوی القربی و مساکین و ... می‌باشد. اما از آنجا که وسیع بودن دایره خمس، به ضرر سلاطین و حاکمان جور بوده، دایره آن را محدود به غنائم جنگی کرده‌اند. لذا با توجه به این احتمال که در معنای غنیمت وجود دارد، استشهد به سخن این دسته از لغویون مشکل است.

وَالْمَلَّاحَةَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۳۹؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۸۸).

این روایت مرسله است و مرسل آن حمّاد بن عیسی، از اصحاب اجماع می باشد. بر اساس این روایت بر غیر این پنج مورد، خمس واجب نیست. البته باید توجه داشت که «غنائم» در کنار سایر موارد، ظهور در قسیم بودن دارد؛ یعنی باید غنیمت را به گونه ای معنا کرد که شامل کنز، غوص و معدن و ... نشود؛ لذا غنیمت در این روایت منحصر در غنیمت جنگی است، و الا اگر غنیمت به معنای عام باشد، باید سایر موارد از باب ذکر خاص بعد از عام باشند که در این صورت حقیقتاً خمس در یک چیز بوده است، نه در پنج چیز، ولی این مطلب خلاف ظاهر است.

هرچند در مورد این مطلب مناقشات فراوانی مطرح شده است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۳۲۲؛ محقق داماد، ۱۴۱۸ق، ص ۴۰)، ولی فعلاً از باب اختصار به آن موارد اشاره نمی شود و نتیجه آنکه روایت ظاهر در حصر است و لذا اصل این خواهد بود که اشیاء متعلق خمس نمی باشند، مگر در همین موارد. بنابراین بر اساس این روایت ارث، هدیه، ربح و سود و ... خمس ندارد.

روایت دوم: موثقه عمار

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِضَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ فِيمَا يَخْرُجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ صَاحِبَهُ وَالْكُنُوزِ الْحُمْسُ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۹۴).

گرچه در مورد این روایت نمی توان ادعا کرد که در مقام حصر است، ولی از آنجایی که شبیه سایر روایات است، می توان به آن اشاره کرد و آن را مورد توجه قرار داد.

روایت سوم: مرسله احمد بن محمد

(مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ) بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ

قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ: «الْحُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ مِنَ الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْعُوصِ وَالْمَعْنَمِ الَّذِي يَقَاتُلُ عَلَيْهِ وَلَمْ يَحْفَظِ الْخَامِسَ الْحَدِيثَ» (حَرَّعَامِلِي، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۸۹).

البته این حدیث از مرحوم صدوق نیز نقل شده است:

وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الْحُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْعُوصِ وَالْعَنِيمَةِ وَنَسِيَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسَ (شيخ صدوق، ۱۳۶۲، ص ۲۹۱؛ حَرَّعَامِلِي، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۹۴).

در اینجا غنیمت به غنیمت جنگی تفسیر شده است.

می توان به قرینه مرسله حماد بن عیسی بگویم که مورد پنجم، ملاحظه بوده است و اگر نتوانیم احراز کنیم که مورد پنجم چیست، این دو حدیث مجمل می شوند و نمی توان به این احادیث برای نفی خمس از سایر اشیاء استناد کرد؛ زیرا چه بسا مورد پنجم، فائده بوده است که شامل بسیاری از اشیاء و اموال می شود.

گرچه در این دلیل نیز برخی خدشه کرده اند و گفته اند که حصر در این احادیث اضافی و نسبی است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۴۰۴)، ولی با این حال می توان گفت که در مجموع موارد خمس محدود به تعدادی معدود است که اگر دلیل بر آن ها داشته باشیم، متعلق خمس می باشند و در موارد مشکوک، اصل عدم تعلق خمس می باشد.

بنابراین مقتضای اصل لفظی، عدم وجوب خمس در غیر مواردی است که دلیل بر وجوب خمس نسبت به آن وجود دارد. ولی اگر ادله لفظی عام و خاص برای استنباط حکم کافی نباشد، باید به سراغ اصل عملی مناسب برویم.

مقام دوم: مقتضای اصل اولی بر اساس اصول عملیه

برخی فرموده اند در صورتی که دلیل لفظی نداشته باشیم، اصل عدم وجوب خمس است؛ زیرا به براءت در وجوب خمس تمسک می شود.

اشکال: استصحاب مقدم بر براءت است؛ به این معنا که وقتی کالا یا فایده به دست

شخص می‌رسد، شک می‌کند که او مالک تمام این مال شده یا این که فقط مالک چهار پنجم این مال شده است (مثلاً وقتی که ۱۰۰۰ تومان به دست آورد، شک دارد که او مالک ۱۰۰۰ تومان است یا مالک ۸۰۰ تومان و ۲۰۰ تومان دیگر متعلق خمس است). لذا استصحاب می‌کند و می‌گوید: «قبل از این که این کالا و فایده را به دست بیاورم، مالک این مال نبوده‌ام، بعد از این که این مال به من رسید، نسبت به چهارپنجم، یقیناً مالک شده‌ام (نقض یقین به یقین می‌شود) نسبت به یک‌پنجم باقی مانده، شک در مالکیت دارم؛ زیرا اگر متعلق خمس باشد، مالک نیستم». از این رو استصحاب عدم ملکیت نسبت به یک‌پنجم جاری می‌شود. پس دیگر معنا ندارد که بگوییم اصل عدم وجوب خمس است؛ زیرا اصلاً این قسمت از اموال، در ملک شخص نیست و نوبت به برائت نمی‌رسد.

بنابراین اصل اولی در موارد مشکوک به کمک استصحاب، وجوب خمس است؛ یعنی در هر موردی که شک در تعلق خمس داشته باشیم، اصل این است که این اموال، در ملک من نیستند و معنای این که «من مالک نیستم» چیزی جز این نیست که خمس این مقدار واجب است.

جواب: اولاً این اشکال مبتنی بر جریان استصحاب در شبهات حکمیه است که بر اساس قول به عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه - که نظر مختار هم همین است - چنین اشکالی مطرح نمی‌شود. ثانیاً این اشکال صرفاً مبتنی بر برخی مبانی تعلق خمس به اموال است، نه مبتنی بر همه مبانی؛ زیرا تنها بر اساس برخی مبانی، مقداری از مال که متعلق خمس است (همان یک‌پنجم) از اول داخل در اموال اشخاص نمی‌شود و آنها مالک آن مقدار نمی‌شوند. ولی بر اساس مبانی دیگر، این اشکال وارد نیست؛ مثل این مبنا که گفته شود شخص ابتدا مالک تمام اموال و فوائد می‌شود و سپس از ملک او خارج می‌شود و در ملک صاحبان خمس وارد می‌شود که بر اساس این مبنا نتیجه برعکس می‌شود؛ یعنی بنابر جریان استصحاب در شبهات حکمیه، می‌گوییم: این اموال بتمامه داخل در ملک شخص بوده است. شک در خروج از ملکیت او داریم، استصحاب بقاء ملکیت جاری می‌کنیم که معنایش عدم تعلق خمس به این اموال

می‌باشد. یا بر اساس مبنای دیگری که گفته می‌شود خمس به معنای «حقّ» می‌باشد و لذا شخص مالک تمام این اموال به دست آمده می‌باشد؛ ولی هم‌زمان با تحقق ملکیت، حتی به گردن او آمده است که باید نسبت به صاحبان خمس ادا کند که در این صورت نیز همه اموال در ملک شخص می‌باشد و استصحاب عدم ملکیت معنا ندارد، بلکه استصحاب عدم حق نیز جاری می‌شود؛ به این صورت که قبل از ملکیت من نسبت به این اموال، صاحبان خمس، حتی نسبت به این اموال نداشته‌اند؛ بعد از آن شک می‌کنم که آیا آن‌ها حق پیدا کرده‌اند، استصحاب عدم حق داشتن صاحبان خمس را جاری می‌کنم. البته مبنای دیگری نیز در مقام وجود دارد که بدان‌ها اشاره نمی‌شود.

بنابراین اگر در مقام بحث، استصحاب جاری شد، این مطالب مطرح می‌شود؛ در غیر این صورت، نوبت به جریان اصل براءت می‌رسد که در این صورت نیز اگر شک داریم خمس در ملک شخص وارد شده است یا نه، «رفع مالا یعلمون» را نسبت به حکم وضعی ملکیت جاری می‌کنیم که نتیجه‌اش عدم ملکیت شخص است؛ البته این حکم، خلاف امتنان است. پس باز هم نمی‌توان براءت از ملکیت جاری کرد.

حتی اگر بخواهیم براءت نسبت به حق داشتن صاحبان خمس جاری کنیم، در این مورد نیز خلاف امتنان است. در مواردی که جریان براءت، موجب تضييع حقوق دیگران می‌شود در صورت انکشاف خلاف واقع، خلاف امتنان است و صدور چنین حکمی مشکل خواهد بود؛ و جریان براءت در مواردی است که امتنان به یک طرف، بر خلاف امتنان به دیگران نباشد (شیخ انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۳۵).

بنابراین در مورد اصل عملی اولی در مورد استصحاب باید بر اساس مبانی مختلف بحث کرد و نسبت به براءت نیز با شبهاتی روبه‌رو است.

بررسی ادله خاصه

از بین ادله خاصه، ادله‌ای که مربوط به این بحث می‌شود، آیه و روایات مربوط به فوائد و ارباح مکاسب هستند. لذا باید از این جهت بحث کنیم که آیا این ادله، شامل اموال اعتباری که عین خارجی نیستند نیز می‌شود یا خیر؟ یعنی بر فرض که این آیه و

روایات دالّ بر این باشند که فوائد و ارباح مکاسب و امثال آن (مثل سرمایه) متعلق خمس می‌باشند، آیا شامل امور اعتباری مانند سهم نیز می‌شود یا نه؟

دلیل اول: آیه خمس

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (انفال، ۴۱).

برای استدلال به آیه شریفه باید سه قسمت از آن روشن شود: ۱. معنای «غنیمت» که شامل همه فوائد اعم از اعتباری یا غیر آن می‌شود و یا تنها منحصر در غنیمت جنگی است؛ ۲. مقصود از «مِنْ شَيْءٍ»؛ ۳. مقصود از «مَا» در «مَا غَنِمْتُمْ».

بحث اول: معنای غنیمت

مقصود از غنیمت، فائده است و منحصر به غنیمت جنگی نمی‌باشد و برای این مدعا دو روایت ذکر می‌شود:

روایت اول: صحیحۀ ابن مهزیار

روایت مفصلی است که بسیار مورد نقض و ابرام قرار گرفته است (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۳۱۵؛ حائری، ۱۴۱۸، ص ۳۰)، ولی بخشی از آن که در مورد تفسیر آیه خمس می‌باشد چنین است: (مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ) بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ «كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَرَأْتُ أَنَا كِتَابَهُ إِلَيْهِ فِي طَرِيقِي مَكَّةَ قَالَ: فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» فَأَلْعَانِيُمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنُمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يَفِيدُهَا وَالْجَائِزَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِلْإِنْسَانِ الَّتِي لَهَا حَظٌّ وَالْمِيرَاثُ الَّذِي لَا يَحْتَسِبُ مِنْ

غَيْرِ أَبِي وَلَا ابْنِ وَمِثْلُ عَدُوٍّ يَضْطَلَمُ فَيُؤْخَذُ مَالُهُ وَمِثْلُ مَالٍ يُؤْخَذُ لَا يَعْرِفُ لَهُ صَاحِبٌ
وَمَا صَارَ إِلَى مَوَالِي مِنْ أَمْوَالِ الْخُرْمِيَةِ الْفَسَقَةِ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَمْوَالًا عِظَامًا صَارَتْ إِلَى
قَوْمٍ مِنْ مَوَالِي فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُوصِلْهُ إِلَى وَكَيْلِي وَمَنْ كَانَ نَائِبًا
بَعِيدَ الشُّفَّةِ فَلْيَتَعَمَّدْ لِإِيصَالِهِ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَإِنَّ نِيَّةَ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ...» (حر عاملی،
۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۵۰۱).

این روایت ظاهر در این است که فائده و جائزه و ارث و ... همگی مشمول آیه
شریفه می‌باشند. پس معنای غنیمت در آیه منحصر به غنیمت جنگی نیست و معنای
اعمی دارد.

روایت دوم: روایت حکیم

(مَحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَوْشَفَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حُكَيْمِ مَوْلَى بَنِي عَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ \times قَالَ:
«قُلْتُ لَهُ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» قَالَ هِيَ وَاللَّهُ الْإِفَادَةُ يَوْمًا
يَوْمٍ إِلَّا أَنْ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيُرْكَوَا» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۵۴۶).

بر اساس این روایت، غنیمت به فوائدی که هر روز به دست شخص می‌رسد، معنا
شده است. پس غنیمت در آیه شریفه معنای عام داشته و منحصر در غنیمت جنگی
نمی‌باشد و شامل همه فوائد می‌شود و سهام (بر اساس همه مبانی) و با وجود سایر شرایط
و جوب خمس، مشمول آیه شریفه می‌شود.

بحث دوم: مقصود از «من شیء»

تقریب اول

«من شیء» یعنی فایده‌ای که شیء باشد، چه کم باشد و چه زیاد و «شیء» اعم از
موجودات خارجی و موجودات اعتباری است. لذا بر اساس این دلیل، سهام نیز متعلق
خمس است.

اشکال اول: «شیء» در آیه شریفه شامل اشیائی که در خارج موجود نیستند

نمی‌شود. بنابراین متعلق خمس مخصوص اعیان خارجی است و شامل حقوق مالی و سایر حقوقی که در مقابل آن پول عطا می‌شود نمی‌گردد، مثل حق تألیف، برند، سرقتی، سهام (بر اساس برخی مبانی).

به‌عنوان مؤید می‌توان این استعمال عرف را ذکر کرد که وقتی شخصی خواب ترسناک می‌بیند و می‌خواهند او را آرام کنند، به او می‌گویند: «چیزی نبود» یعنی وجود خارجی نداشته است. پس شیء یعنی موجود خارجی.

جواب: به لحاظ عرف و لغت، به هر امری که نوعی ثبوت داشته باشد، «شیء» گفته می‌شود؛ تا جایی که گفته‌اند به اعدام نیز «شیء» گفته می‌شود، چه ثبوت آن در عالم خارج باشد یا در عالم اعتبار.

اشکال دوم: مفهوم شیء اعم از موجود اعتباری و خارجی می‌باشد، لکن «شیء» در آیه شریفه منصرف به موجودات خارجی و اعیان می‌باشد؛ به دو بیان:

بیان اول (کثرت استعمال): «شیء» در موارد بسیاری در موجودات خارجی استعمال شده است. لذا این کثرت استعمال سبب ظهور واژه «شیء» در موجودات خارجی می‌شود و یا حداقل سبب انصراف به موجودات خارجی می‌گردد. لذا در مقام اطلاق و استعمال، شامل موجودات اعتباری نخواهد شد.

جواب: هر چند استعمالات کثیری رخ داده است که مقصود از آن‌ها موجودات خارجی است، ولی مشخص نیست که در آن موارد که به صورت مطلق است، شیء در موجود خارجی استعمال شده و یا اینکه شیء در همان معنای خودش (اعم از موجود خارجی و اعتباری) استعمال شده، ولی تطبیق بر موجود خارجی شده است و آن موجود خارجی مصداق مفهوم عام واژه است. علاوه بر این که ادعا می‌کنیم که امر برعکس است؛ یعنی شیء به همان معنای عام می‌باشد، اما در مقام استعمال بیشتر تطبیق بر موجودات خارجی شده است.

بیان دوم: با توجه به این که مصادیق خارجی و تکوینی شیء بیشتر است و افراد خارجی نسبت به افراد اعتباری غلبه دارند، همین غلبه خارجی موجب انصراف می‌شود. لذا هر کجا شیء استعمال شود، منصرف به افراد خارجی است.

جواب: غلبه و کثرت نوع خاصی از مصادیق در خارج، دلیل بر انصراف لفظ به معنای خاصی (مثل افراد خارجی در بحث ما) نمی‌شود؛ زیرا منشأ غلبه، انس ذهنی است و در جای خودش در علم اصول، این مطلب ثابت شده که کثرت مصادیق خارجی، الزاماً موجب انس ذهنی نمی‌شود (شهید صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۳۱). بنابراین اطلاق در آیه شریفه پابرجاست و هر موردی که فایده بر آن صادق باشد، ولو امری اعتباری باشد، مشمول آیه خمس می‌گردد.

تقریب دوم

در این آیه «شیء»، ظهور در موجودات خارجی دارد (یا از باب معنا یا از باب حصه یا ...). لذا معنای آیه چنین است که «اگر بر اشیاء و اعیان خارجی، «ما غنتم» صادق بود، خمس آن‌ها واجب است». از طرف دیگر با توجه به مناسبت حکم و موضوع، با الغای خصوصیت، آیه شامل موجودات اعتباری نیز می‌شود؛ زیرا عرف با توجه به مناسبت حکم و موضوع می‌فهمد که ملاک و موضوع در خمس «فایده‌بودن» است و گفتن «شیء» از باب توسعه بوده است؛ لذا از تعبیر شیء استفاده شده است که گندم، برنج، کتاب، خانه، مرکب و ... خصوصیت نداشته و این واژه قید احترازی نبوده، بلکه از باب توسعه بوده است و از آنجایی که عام‌ترین لفظ در میان الفاظ که شامل بسیاری از مصادیق شود (ولو طبق فرض، شامل موجودات اعتباری نمی‌شود) واژه «شیء» بوده است، این لفظ به کار رفته است تا اشاره به همه مصادیق ولو موجودات اعتباری کرده باشد. پس هر فایده‌ای خمس دارد.

دقت شود که در الغای خصوصیت، لفظ در معنای خودش به کار می‌رود، ولی وجه آوردن آن لفظ از باب مثال بوده است و خصوص آن معنا خصوصیتی ندارد، بلکه حکم، اعم از آن موضوع مطرح شده در دلیل می‌باشد.

بحث سوم: مقصود از «ما» در «ما غنتم»

تقریب استدلال منوط به این نکته است که «ما غنتم من شیء» اعم از عین خارجی و

اموال اعتباری باشد. ممکن است کسی بگوید: با توجه به این که موضوع در آیه «ما»ی موصوله می‌باشد، گفته می‌شود این عنوان مشیربه موجودات و اشیاء خارجی است و خودش به عنوان «ما»ی موصوله موضوع آیه و متعلق خمس نیست. پس آیه اطلاق ندارد و شامل امور اعتباریه نمی‌شود.

اما جواب این شبهه واضح است؛ زیرا پرسش این است که دلیل بر مشیربودن «ما»ی موصوله در این آیه چیست؟ «ما» موضوع مستقلی است که مفهوم کلی داشته و مصادیق فراوانی دارد و مثل «هذا» و «هؤلاء» نیست، بلکه به معنای «آنچه» می‌باشد و شامل هر چیزی که فایده بر آن صادق باشد می‌شود.

علاوه بر این که حتی اگر عنوان مشیر هم باشد، با این حال مدلول آیه، قضیه حقیقه است، نه خارجی و اختصاصی به زمان نزول آیه ندارد. از این رو هر چیزی که در بین انسان‌ها (ولو در آینده) به عنوان «ما غنتم» بتوان به آن اشاره کرد و عنوان مشیر بر آن صادق باشد، مشمول این آیه است و خمس دارد. پس در زمان ما حق اختراع، برند و سرقتی و ... ما غنتم می‌باشد؛ زیرا در قضیه حقیقه تمام مصادیق، مفروض الوجود در نظر گرفته می‌شوند، ولو در همان زمان موجود نبوده است. نتیجه اینکه آیه شریفه شامل تمام فوائد می‌شود، ولو فایده از امور اعتباری به دست آمده باشد.

روایات:

روایت اول: صحیحۃ ابن مهزیار

متن این روایت (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۵۰۱) در ضمن بحث از معنای غنیمت گذشت. تعبیّرات روایت اطلاق دارد و شامل هر فایده‌ای ولو ناشی از امری اعتباری شده باشد، می‌شود.

اشکال: این روایت مشتمل بر ما یحتمل القرینة است. هم در صدر روایت و هم در ذیل آن قرینه وجود دارد: قرینه در صدر روایت، خود آیه شریفه می‌باشد؛ زیرا اگر دلیل ما همین روایت باشد و در مورد آیه گفته شود که تقریب اول تمام نیست و نسبت به الغای خصوصیت نیز اشکال دارد، باید گفت با توجه به اختصاص «ما غنتم» در آیه به موجودات خارجی، «الْغَنِيمَةُ يَغْنُمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يَفِيدُهَا» در این روایت نیز اختصاص

به موجودات خارجی خواهد داشت. مگر اینکه گفته شود آیه اطلاق دارد و شامل همه موجودات ولو اعتباری می‌شود که در این صورت دیگر قرینیت آیه احتمال داده نمی‌شود و این روایت نیز به‌عنوان دلیل محسوب می‌شود.

قرینه در ذیل روایت: همه مثال‌هایی که در ادامه روایت ذکر شده است، از مصادیق و موضوعات خارجی می‌باشند و یک مثال فایده اعتباری بیان نشده است. پس این قرینه نیز موهن اطلاق در روایت می‌شود، مگر این که کسی بگوید در آن زمان، برای فایده، مثال اعتباری وجود نداشته است که در این صورت این قرینه نیز مخدوش می‌شود.

روایت دوم: موثقه سماعه

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۵۰۳). امام کاظم عليه السلام می‌فرماید: هر فایده‌ای که انسان به دست می‌آورد، چه کم باشد و چه زیاد، خمس دارد. این روایت نیز اطلاق دارد و شامل انواع فوائد می‌شود.

شبهه‌ای که در دلالت این روایت وجود دارد، همان شبهه‌ای است که در مقصود از «ما»ی موصوله در ذیل آیه خمس مطرح شد و جواب هم همان است. پس دلالت این روایت تمام است و هر فایده‌ای خمس دارد.

روایت سوم: روایت اشعری

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ «كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الثَّانِي عليه السلام أَخْبَرَنِي عَنِ الْخُمْسِ أَعْلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الصُّرُوبِ وَعَلَى الصَّنَاعِ وَكَيْفَ ذَلِكَ فَكَتَبَ بِحِطَّةِ الْخُمْسِ بَعْدَ الْمُتَوَنَّةِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۹۹). بعضی از اصحاب نامه‌ای به امام نوشتند که متعلق خمس چیست؟ آیا تمام «ما یستفید الرجل» خمس دارد؟ حضرت در جواب نوشتند: خمس بعد از مؤونه است که ظاهر در این

است که همه این موارد خمس دارد، ولی بعد از کم کردن مؤونه. پس تمام فایده‌ها خمس دارد.

البته همان شبهات قبلی در اینجا وارد است، ولی همان جواب‌ها در اینجا نیز می‌آید. نسبت به سند روایت باید گفت محمد بن حسن اشعری توثیق ندارد. لذا سند این روایت تمام نیست، ولی با این حال همان دو روایت قبلی و آیه شریفه برای اثبات مدعا کافی و تمام است.

نتیجه بحث اینکه هر فایده‌ای انسان به دست بیاورد ولو از امور اعتباریه باشد، خمس دارد.

نتیجه‌گیری

بر اساس احتمالات مختلفی که در بحث ماهیت سهام مطرح شد، حکم مسئله چنین می‌شود:

(احتمال اول و دوم): بر اساس این که مقصود از سهام، خود شرکت و سرمایه‌ها و اموال خارجی آن باشد، خمس ثابت است. حتی اگر شمول ادله خمس نسبت به امور اعتباری را نپذیریم، سهام مشمول متعلقات خمس می‌شود؛ زیرا در این مبنا، شرکت بدون واسطه مملوک سهام‌داران است. در این مبنا به لحاظ اموال شرکت، از باب موجود خارجی بودن و به لحاظ خود شرکت، از باب این که موجود اعتباری است و از آن جایی که عرفاً دارای ارزش است و در مقابلش مال پرداخت می‌شود، لذا مال و فایده محسوب می‌شود، متعلق خمس هستند؛ زیرا امور اعتباری دارای ارزش نیز متعلق خمس می‌باشند، به آن‌ها نیز خمس تعلق می‌گیرد.

(احتمال چهارم): بر اساس این که مقصود از سهام، طلبکار بودن از شرکت است؛ در این صورت سهام‌داران، طلبکاران از شرکت هستند. لذا با توجه به این که مالی که طلب دارند، موجود خارجی و پول است، وارد بحث خمس دین و طلب می‌شود که علما می‌فرمایند: طلب قابل وصول خمس دارد و در اینجا نیز قابل وصول است و شخص خودش می‌توانسته سهام خریداری نکند تا طلبکار از شرکت نشود، ولی اقدام کرده

است و قابل وصول نیز می‌باشد. از این رو با فراهم شدن سایر شرایط و جوب خمس، پرداخت خمس آن واجب می‌شود.

(احتمال ششم): بر اساس این احتمال، تعلق خمس بسیار روشن است، حتی اگر قائل به عدم تعلق خمس به امور اعتباری باشیم.

(احتمال سوم و پنجم): بر اساس این که مقصود از سهام، حق و یا مال اعتباری مستحدث باشد نیز باید گفت اگر حق باشد، از آن جایی که در این صورت نیز سهام قابل خرید و فروش است و در مقابل آن، مال پرداخت می‌شود، پس «فایده» بر آن صادق است و خمس به آن تعلق می‌گیرد؛ اگر مال اعتباری نیز باشد، «فایده» بر آن صادق می‌کند، پس در هر صورت چه حق باشد و چه مال اعتباری، مشمول اطلاق آیه و روایات باب خمس می‌شود و متعلق خمس قرار می‌گیرد.

پس اگر اطلاق در ادله مربوط به خمس پذیرفته شود یا این که با الغای خصوصیت، ادله شامل امور اعتباری نیز بشود، سهام طبق تمامی احتمالات، متعلق خمس خواهد بود؛ ولی اگر اطلاق یا الغای خصوصیت پذیرفته نشود، در این صورت بر اساس احتمالاتی که سهام امری اعتباری باشد، متعلق خمس قرار نمی‌گیرد و در این صورت باید به مرجع فوقانی لفظی در بحث خمس رجوع شود که «عدم وجوب خمس» است و اگر مرجع فوقانی لفظی را نپذیرفته باشیم، باید به اصول عملیه متناسب مراجعه شود که در این صورت نیز باید ملاحظه شود که مبنا در بحث تعلق خمس چیست؟ آیا خمس به خود مال تعلق می‌گیرد یا به ذمه تعلق می‌گیرد یا سایر مبانی.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن فارس. (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (ج ۴، چاپ اول). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. ابن منظور، جمال‌الدین. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۱۲، چاپ سوم). بیروت: دارالفکر - دار صادر.
۳. احمدزاده بزاز، سید عبدالمطلب؛ محمدی، مرتضی؛ مروارید، محمدرضا. (۱۳۹۹). تأملی فقهی و حقوقی در عین‌انگاری سهام شرکت‌های تجاری. آموزه‌های فقه مدنی، ۱۲(۲۲)، صص ۳۱-۶۰.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان (ج ۴، چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة (ج ۱۲، چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. جعفری خسروآبادی، نصرالله؛ شهیدی، سید مرتضی. (۱۳۹۴). بازپژوهی فقهی - حقوقی ماهیت اوراق سهام و قرارداد واگذاری آن. دوفصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات مالی اسلامی، ۵(۹)، صص ۳۷-۶۴.
۷. حائری، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل في تحقیق الأحكام بالدلائل (چاپ اول). قم: مؤسسة آل‌البيت علیهم‌السلام.
۸. حائری، سید کاظم. (۱۳۷۸). بررسی فقهی اوراق نقدی. مجله فقه اهل بیت علیهم‌السلام، مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، دوره ۱۹، ص ۲۵.
۹. حرّ عاملی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (ج ۹، چاپ اول). قم: مؤسسه آل‌البيت علیهم‌السلام.

۱۰. خبرگزاری مهر، ۱۳۹۹/۳/۲۰، حوزه و نهادهای دینی. -

<https://www.mehrnews.com/news/4945148>

۱۱. سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام (ج ۱، چاپ چهارم). قم: مؤسسة المنار.
۱۲. شهید صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول (ج ۳، چاپ دوم). قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية.
۱۳. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول (ج ۲، چاپ نهم). قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۴. شیخ صدوق، محمد بن الحسین بن بابویه. (۱۳۶۲). الخصال (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. صفری، محمد. (۱۳۹۳). حقوق بازرگانی شرکت‌ها. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۶. طوسی، محمد بن الحسن. (۱۳۹۰ق). الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار (ج ۲، چاپ اول). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۱۷. طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحكام (ج ۴، چاپ اول). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۱۸. عبادی، محمد علی. (۱۴۰۰). حقوق تجارت (چاپ چهلم). تهران: نشر گنج دانش.
۱۹. عبدی پور، ابراهیم. (۱۳۹۹). مباحث تحلیلی از حقوق تجارت (چاپ سیزدهم). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۰. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثة) (ج ۹، چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۱. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۲). اموال و مالکیت (دوره مقدماتی حقوق مدنی) (چاپ سی و هشتم). تهران: انتشارات میزان.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (ج ۱، چاپ چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۳. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ج ۱، چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۴. محقق داماد، سید محمد. (۱۴۱۸ق). کتاب الخمس (چاپ اول). قم: دار الإسرائاء للنشر.

References

* The Holy Qur'an

1. Abdipour, E. (1399 AP). *Analytical topics of commercial law* (13th ed.). Qom: Research Institute for Hawzeh and University. [In Persian]
2. Ahmadzadeh Bazaz, S. A., & Mohammadi, M., & Morvarid, M. R. (1399 AP). A jurisprudential and legal examination of shares of trade markets. *Journal of Teachings of Civilizational Fiqh*, 12(22), pp. 31-60. [In Persian]
3. Allameh Heli, H. (1414 AH). *Tadkirah al-fiqaha (al-Haditha)* (Vol. 9, 1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
4. Ardebili, A. (1403 AH). *Majma' al-Fa'idah va al-Burhan* (Vol. 4, 1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated to Teachers' Society of Qom Seminary. [In Arabic]
5. Bahrani, Y. (1405 AH). *Al-Hada'iq al-Nazirah*. (Vol. 12, 1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated to Teachers' Society of Qom Seminary. [In Arabic]
6. Ebadi, M. A. (1400 AP). *Business Law* (4th ed.). Tehran: Ganj Danesh Publishing House. [In Persian]
7. Haeri, S. A. (1418 AH). *Riaz al-Masa'il fi Tahqiq al-Ahkam be al-Dala'il*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
8. Haeri, S. K. (1378 AP). A jurisprudential examination of cash shares. *Journal of Fiqh of Ahlulbayt*. The Institute for Encyclopedia of Islamic Fiqh on Ahlulbayt Religion, 19, p. 25. [In Persian]
9. Hor Ameli, M. (1409 AH). *Vasa'il al-Shia* (Vol. 9, 1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
10. Ibn Faris. (1404 AH). *Mujam Maqa'ees al-Lughah* (Vol. 4, 1st ed.). Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary Publications. [In Arabic]
11. Ibn Manzour, J. (1414 AH). *Lisan al-Arab* (vol. 12, 3rd ed.). Beirut: Dar al-Fikr, Dar Sader. [In Arabic]
12. Jafari Khosroabadi, N., & Shahidi, S. M. (1394 AP). A jurisprudential and legal re-examination of nature of shares and its giving contract. *Journal of Islamic Financial Research*, 5(9), pp. 37-64. [In Persian]

13. Katouzian, N. (1392 AP). *Property and ownership (introductory course of civil rights)* (38th ed.). Tehran: Mizan Publications. [In Persian]
14. Koleyni, M. (1407 AH). *Al-Kafi* (Vol. 1, 4th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiya. [In Arabic]
15. Mehr News Agency, 20/3/1399 AP. Islamic Seminary and Religious Institute. <https://b2n.ir/d91451>. [In Persian]
16. Mohaghegh Damad, S. M. (1418 AH). *Kitab al-Khums* (1st ed.). Qom: Dar al-Isra le al-Nashr. [In Arabic]
17. Mohaghegh Heli, J. (1408 AH). *Shara'e al-Islam fi Masa'el al-Halal va al-Haram* (Vol. 1, 2nd ed.). Qom: Esmailian Institute. [In Arabic]
18. Sabzevari, S. A. (1413 AH). *Muhadab al-Ahkam*. (Vol. 11, 4th ed.). Qom: Al-Minar Institute. [In Arabic]
19. Saqari, M. (2013). *Commercial law of companies*. Tehran: Inteshar Company.
20. Shahid Sadr, M. B. (1417 AH). *Bohouth fi Ilm al-Usul*. (Vol. 3, 2nd ed.). Qom: Markaz al-Ghadir le Dirasat al-Islamiya. [In Arabic]
21. Sheikh Ansari, M. (1428 AH). *Fara'id al-Usul* (Vol. 2, 9th ed.). Qom: Majma' al-Fikr al-Islami. [In Arabic]
22. Sheikh Sadouq, M. (1362 AP). *Al-Khasal* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Theological Seminary Association of Teachers. [In Persian]
23. Tusi, M. (1390 AH). *Al-Istibasar Fi fi ma Ikhtalaf min Al-Akhbar* (Vol. 2, 1st ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiya.
24. Tusi, M. (1407 AH). *Tahzeeb al-Ahkam* (Vol. 4, 1st ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiya. [In Arabic]